**( فب ) وحدت وجود**

**سؤال**

مسأله وحدة الوجود ثياسفه و صوفيّه چگونه است و حقيقت مقصدشان چه و اين مسأله مقارن حقيقت است يا خير ؟

**جواب**

بدانکه اين مسأله " وحدة الوجود " قديم است تخصيص بثياسفه و صوفيّه ندارد بلکه بعضی از حکماء يونان نيز معتقد به وحدة الوجود بودند نظير ارسطاطاليس که ميگويد بسيط حقيقی جميع اشياست و هيچيک از اشيا نيست و بسيط اينجا مقابل ترکيب است يعنی حقيقت فردانيّه که مقدّس و منزّه از ترکيب و تقسيم بوده منحلّ بصور نامتناهی گرديده پس وجود حقيقی کلّ اشياست ولی هيچيک از اشيا نيست . باری معتقدين وحدة الوجود را اعتقاد چنين که وجود حقيقی بمنزله درياست و جميع کائنات مانند امواج . اين امواج که عبارت از کائناتست صور نامتناهی آن وجود حقيقی است پس حقيقت مقدّسه بحر قدمست و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه . و همچنين تشبيه بواحد حقيقی و اعداد نامتناهی مينمايند که واحد حقيقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زيرا اعداد تکرّر واحد حقيقی است . مثلاّ عدد دو تکرّر يکی است و همچنين سائر اعداد . و از جمله براهين آنان اينست که جميع کائنات معلومات حضرت کبرياست و علم بی معلوم تحقّق نيابد زيرا علم تعلّق به شیء موجود يابد نه معدوم عدم صرف را چه تعيّن و تشخّصی در مرآت علم حاصل گردد . پس حقائق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زيرا صور علميّه الهيّه بودند و قديمند زيرا علم الهی قديم است مادام علم قديم معلومات نيز قديم است و تشخّصات و تعيّنات کائنات که معلومات ذات احديّتند عين علم الهی هستند زيرا حقيقت ذات احديّت و علم و معلوماترا وحدت صرف محقّق و مقرّر و الّا ذات احديّت معرض کثرات گردد و تعدّد قدما لازم آيد و اين باطل است . پس ثابت شد که معلومات عين علم بوده‌اند و علم عين ذات يعنی عالم و علم و معلوم حقيقت واحده است و اگر دون آن تصوّر نمائيم تعدّد قديم لازم آيد و تسلسل حاصل گردد و قدما منتهی به نامتناهی گردد و چون تشخّصات و تعيّنات کائنات در علم حقّ عين ذات احديّت بوده‌اند و بهيچ وجه امتيازی در ميان نبود پس وحدت حقيقی بود و جميع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقيقت ذات احديّت مندمج و مندرج بودند يعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باری تعالی بودند و عين ذات حقّ بودند و چون حقّ تجلّی ظهور نمود آن تشخّصات و تعيّنات کائنات که وجود علمی داشتند يعنی صور علميّه الهيّه بودند در خارج وجود عينی يافتند و آن وجود حقيقی بصور نامتناهيه منحلّ گرديد اين است اصل استدلال آنان . و ثياسفيها و صوفيها بدو قسمند يک قسم عوامند که آنها محض تقليد معتقد وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهير علمای خويش نيستند زيرا عوام صوفيّه را گمان چنان که مراد از وجود ، وجود عامّ مصدريست که مفهوم ذهنی و عقلی انسانست يعنی انسان ادراک مينمايد و حال آنکه اين وجود عامّ عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات مينمايد و ماهيّات کائنات جوهر است و اين وجود عَرَضی که قائم بکائناتست مانند خاصيّت اشيا که قائم باشياست عرضی است از اعراض . و البتّه جوهر اعظم از عرض است زيرا جوهر اصل است و عرض فرع است جوهر قائم بنفسه است و عرض قائم بغير يعنی محتاج بجوهری که قائم بآن باشد در اين صورت حقّ فرع خلق است و محتاج بخلق و خلق مستغنی از حقّ . مثلاً عناصر مفردهء هر ترکيبی بحسب نظام عمومی الهی گردد کائنی از کائنات موجود شود يعنی چون عناصری ترکيب شود از آن ترکيب وجود نباتی حاصل گردد و عناصری ديگر ترکيب شود و از او وجود حيوانی حاصل گردد وعناصری ديگر ترکيب شود و از او کائنات سائره وجود يابد در اين صورت وجود اشيا فرع حقايق اشيا شد ، چگونه ميشود که اين وجود که عرضی از اعراض است و محتاج بجوهری که قائم بآن باشد قديم ذاتی باشد و موجد کلّ ؟ امّا علماء ماهر ثياسفيها و صوفيها بعد از تعمّق در اين مسأله برآنند که وجود بر دو قسم است يکی وجود عامّ که مفهوم ذهنی انسان است آن حادث است و عرضی از اعراض و حقايق اشيا جواهر . امّا مقصد از وحدة الوجود اين وجود عامّ ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقيقی است که از هر تعبيری منزّه و مقدّس است و آن ما يتحقّق به الأشياست و آن واحد است يعنی واحد حقيقی که جميع اشيا باو وجود يافته يعنی مادّه و قوّت و وجود عامّ که مفهوم عقلی انسانست . اين است حقيقت مسأله ثياسفيها و صوفيها . باری در اينکه ما يتحقّق به الأشياء واحد است متّفق عليه است يعنی فلاسفه و انبيا و لکن فرق در اينجاست که انبيا ميفرمايند علم حقّ محتاج بوجود کائنات نيست علم خلق محتاج بوجود معلوماتست اگر علم حقّ محتاج بمادون باشد آن علم خلق است نه حقّ زيرا قديم مباين حادثست و حادث مخالف قديم آنچه را در خلق ثابت نمائيم که از لوازم حدوثست در حقّ سلب نمائيم زيرا تنزيه و تقديس از نقائص از خصائص وجوب در حادث . مثلاً جهل بينيم در قديم اثبات علم کنيم در حادث عجز بينيم در قديم قدرت اثبات نمائيم در حادث فقر بينيم در قديم غنا اثبات کنيم يعنی حادث منشأ نقائص است و قديم جامع کمالات چونکه علم حادث محتاج بوجود معلوماتست علم قديم مستغنی از وجود معلومات لذا قدميّت تعيّنات و تشخّصات کائنات که معلومات باری تعالی است غير واقع و اين اوصاف کماليّه الهيّه محاط بادراکات عقليّه نيست تا حکم نمائی که علم الهی محتاج بمعلوماتست يا خير . باری اين اعظم برهان صوفيهاست و اگر بخواهيم جميع دلائل آنرا ذکر کنيم و اجوبه آنانرا بيان نمائيم بسيار بتطويل انجامد دليل قاطع و برهان ساطع آنان يعنی علمای فضلای صوفيان و ثياسفيها اين بود . امّا مسأله وجود حقيقی که ما يتحقّق به الأشياست يعنی حقيقت ذات احديّت که جميع کائنات باو وجود يافته متّفق عليه است امّا تفاوت در اينجاست که صوفيّه ميگويند حقايق اشيا ظهور واحد حقيقی است و انبيا ميفرمايند صادر از واحد حقيقی است و تفاوت ميان ظهور و صدور بسيار است . تجلّی ظهوری عبارت از آنست که شیء واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبّه که شیء واحد است و دارنده کمالات نباتيست چون ظهور نمايد بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحلّ گردد اين را تجلّی ظهوری گويند . و امّا تجلّی صدوری اينست که آن واحد حقيقی در علوّ تقديس خويش باقی و برقرار و لکن وجود کائنات از او صدور يافته نه ظهور . مثلش مانند آفتابست که شعاع از او صادر و بر جميع کائنات فائض ولی شمس در علوّ تقديس خود باقی تنزّلی از برای او واقع نه و بصور شعاعيّه منحلّ نگرديده و در هويّت اشيا بتعيّنات و تشخّصات اشيا جلوه ننموده قدم حادث نگرديده غنای مطلق اسير فقر نشده کمال محض نقص صرف نگرديده . مختصر کلام اينست که صوفيها حقّ و خلق قائلند و گويند که حقّ بصور نامتناهی خلق منحلّ گرديده و ظهور يافته مانند دريا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده اين امواج حادثه ناقصه همان بحر قديم است که جامع جميع کمالات الهيّه بود . امّا انبياء برآنند که عالم حقّ است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چيز از حقّ صادر اوّل که فيض ملکوتيست صدور يافته و تجلّی در حقائق کائنات نموده نظير شعاع که از آفتاب صدور يابد و در کائنات جلوه نمايد و آن فيض که شعاعست در حقائق کلّ شیء بصور نامتناهی تجلّی کند و بحسب استعداد و قابليّت ماهيّات اشيا تعيّن و تشخّص يابد . امّا قول صوفيها اقتضا کند که غنای مطلق تنزّل بدرجه فقر نمايد و قديم بصور حادثه تقيّد يابد و قدرت محض در مرآت عجز محدود بحدود امکانيّه شود و اين بديهيّ البطلانست . ملاحظه مينمائيم که حقيقت انسانيّه که اشرف مخلوقاتست تنزّل بحقيقت حيوانيّه ننمايد و ماهيّت حيوانيّه که واجد قوّت حسّاسه است برتبه نبات هبوط نکند و حقيقت نباتيّه که آن قوّه ناميه است در حقيقت جماديّه سقوط نفرمايد . مختصر اينست حقايق علويّه را در مراتب سفليّه تنزّل و هبوطی نه چگونه ميشود که حقيقت کلّيّه الهيّه که مقدّس از جميع اوصاف و نعوتست با وجود تقديس و تنزيه صرف بصور و حقايق کونيّه که مصدر نقائص است منحلّ گردد اين وهم محض است و تصوّر محال بلکه آن جوهر تقديس جامع کمالات ربوبيّت و الوهيّت است و جميع کائنات مستفيض از فيض تجلّی صدوری و مقتبس از انوار کمال و جمال ملکوتی او مانند جميع کائنات ارضيّه که اکتساب فيض نور از شعاع شمس مينمايد و شمس را در حقائق مستفيضه موجودات ارضيّه تنزّل و هبوطی نه . بعد از خوردن شام و آخر شب بيش از اين نوشتن مجال نه و السّلام .